

## نامه‌ای به سفیر کبیر ایران در استانبول

دکتر یوسف اوز\*

## چکیده

نامه زیر، در ۷ صفر ۱۳۲۳ ق. / ۱۲ آوریل ۱۹۰۵ م خطاب به کنسولگری ایران در استانبول ارفع‌الدوله میرزا رضاخان دانش نوشته و به دست برهان‌الدین بلخی پسر شیخ سید سلیمان بلخی صاحب کتاب ینایع المودة کتابت شده است و مشتمل بر زندگینامه مفصل سید سلیمان بلخی و در عین حال، حاوی اطلاعات فرهنگی و ادبی درباره خانواده بلخی و روابط اعضای خانواده مزبور با اشخاص مهم؛ از این رو نامه زیر، ویژگی یک مدرک تاریخی را هم داراست.<sup>۱</sup>

کلیدواژه: برهان‌الدین بلخی، شیخ سید سلیمان بلخی، خانواده بلخی، رجال عثمانی.

نامه‌ای به ارفع‌الدوله رضاخان دانش

سفیر کبیر سابق ایران در استانبول

ایران حکومتک سابق استانبول سفیر کبیری ارفع‌الدوله رضادانش‌خانه یازلمشدر

مومی‌الیه‌الیوم جمعیت اقوام اعضاسندندر (۱۹۲۷ م).<sup>۲</sup>

\*. عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه سلجوق در قونیه - گروه زبان و ادبیات فارسی.

ای دلیل دل گم گشته! خدا را مددی که غریب از نبرد ره، به دلالت برود حضرت سید شیخ سلیمان الحسینی البلخی<sup>۳</sup> - طاب الله تراه و جعل الجنة مثواه - پدر بزرگوار این دعاگوی مودت شعار است. مرحوم مشاراً لیه ابا عن جدی، پسرزاده آزاده حکمداران قندوز و بدخشان است و مقتدا و مربی تمامی قبایل قطن است. مکتوباتی که در نزد ثناخوان شما موجود و محفوظ است که امروز ترجمان دل بی حاصل ماست و برهان بحث مدعاست.

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد

حضرت قبله گاهم در تاریخ ۱۲۶۹ هجری با سه منکوحه (سیده سعیده، سیده آی قوزی، سیده بیگم جان) و یک جاریه مستشرفه (دردانه) و شش اولاد (غلام قادر، احمد سعید، محمد بهاء الدین الحق، محمد برهان الدین قلیچ، آی جان، ساجده)، یولده ایکن تولد ایدنلر<sup>۴</sup>: (محمد علی، فاطمه الزهرا) و چندین کنیز و غلام فرمانبردار و به مقدار سیصد نفوس مرید و مریده جانسپار، از توفیقات سبحانی و از جذبات رحمانی، سلطان ابراهیم ابن ادهم وار، ترک دارات و دار و دیار نموده به روز شنبه مسعود «پیش از دو روز تحویل شمس به برج حمل» عاقبت محمود، عازم کعبه مقصود شده اند. هجرت آن رهنمای سالکان طریق محبت داستان دلسوز است و جان افروز. مختصر نیست، ولی مطول است. چون زلف دلبر از خوف اطناب ملالت اختصاص و از عدم گنجایش عریضه الاخلاص، از بیان آن بالمره صرف نظر کردم.

بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنی بسیار

و در تاریخ ۱۲۷۸ ه. ق. به پایتخت دولت ابد مدت عثمانی، که شهر شهر استانبول است، شرف وارد شدند و با اراده سنیّه آن مسافر عزیز را مع متعلقات و مریدان، مأمورین تشریفات به احترامات فوق العاده و به اعزاز تمام به مسافرخانه خسروانه بردند و در استراحت ایشان سعی بلیغ نمودند. آن عالی مقام، مادام الایام که در مسافرخانه همایون شوکت مقرون بودند، از کتبخانه سلاطین عظام عثمانیه کتابهای نفیس را بالواسطه آورده و به استنساخ آنها سه کاتب خوشنویس مقرر داشتند. پس از اقامت شش سال خیریت اشتغال، از سلطنت سنیّه رخصتی خواستند که به زیارات کثیر البرکات حرمین محترمین مشرف بشوند. حکومت سنیّه نیز اذن دادند و به اقامت آن سرخیل قبایل، در مدینه منوره شایسته منزل و معاش ماهیه و مصارف راهیه و سایر

تخصیص نمودند. در آن اثنا بی اذن و رخصت آن یگانه دوران، خانقاه رئیس مجلس مشایخ فیض‌الله را در حین وفاتش دوازده اعضای مجلس و رئیس جدید عثمان صلاح الدین المولوی به آن مسافر عزیز توجیه کردند. چون آنها همه از ارادت کیشان آن شیخ کامل بودند، متعاقب آن خدمت به حضور آن رشادت مآب و سیادت انتساب آمده خبر دادند و آن عالیجناب فرمود من از شما هرگز تکیه نخواسته‌ام و قبول نمی‌کنم.

من طالب دوستم، نیم طالب پوست

در جواب گفتند: فرموده حضرت سیادت پناهی راست است، ائما می‌خواهیم از مهر پرتوبار کمال شما استناره‌ای بکنیم و از بحر گوهر بار عرفان شما استفاضه‌ای، و حضرت شما در این باب از غایت لطف، ملتمس ما را قبول نمایید و خاطر این درویشان را خرم و خرسند بفرمایید.

گدای کوی شماییم و حاجتی داریم روا مدار که محروم از آستان برویم خلاصه الکلام، در قبول درگاه شیخ مراد البخاری که در جوار ابی‌ایوب الانصاری - رضی عنه الباری - واقع است، اصرار و التماس مشتاقانه ایشان از حد گذشت و دل آن مرشد مشفق به رقت آمد و فرمود کتاب الله را بیاورید تا تفأل بکنم. اگر حق اجازتی بدهد، امتثال امر جلیل‌الشان می‌کنم و اگر ندهد نیز اتباع فرمان می‌نمایم. و شما که اهل دیانتید، باید به کلام حضرت ربّ العزت اطاعت بکنید. در جواب گفتند: آری به جان و دل اطاعت می‌کنیم. در آن مجلس، داعی حاضر بودم. به امر آن بزرگوار، از کتبخانه قرآن را آوردم و به دست مبارکش دادم. در حال بوسید و بگشاد و به فال در سوره یونس در اوّل صحیفه، این آیت بشارت مآل برآمد: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ در آن هنگام مسرت سرانجام، حاضرین همه به آواز بلند «سمعنا و اطعنا» گفتند و از حد افزون خوشوقت و ممنون شدند و همه به خاطر خرم گفتند: ای حضرت شیخ کامل! مراد دل ما الآن حاصل شد. آن عالی همت و خجسته خصلت فرمود: سرنوشت این غریب مودت سرشت همین بوده است و در این خیر بزرگی مأمول می‌کنم. مشتاقان از حضور آن صاحب ارشاد با جمعیت خاطر و دل شاد مرخص شدند.

پس از دو ماه، آن مسافر عزیز از مسافرخانه ملوکانه به خانقاه رفتند و در درون آن کتابخانه کبیر راه یافتند که در آن قریب به دو هزار کتب نادر النسخه موجود بود. در میان آنها صحاح سته را پیدا کردند و فرمود: سالهاست من مشتاق همین کتب بودم. در ایامی که در مسافرخانه اقامت داشتیم، شنیدم که کتب صحاح سته در تکیه رئیس مجلس

مشایخ حافظ فیض الله افندی هست که وی همین خانقاه است که من نشسته‌ام. خواستم او را بنویسم، به جهت آن شیخ ابراهیم مغربی را فرستادم که کتب سته مذکوره را بیاورد. شیخ مومی‌الیه رفت و با دست خالی آمد و گفت: رئیس می‌گوید به این اسامی ما کتب نداریم، مرا در این باب معذور دارند.

آن قدوة العرفاء فرمود: من می‌دانم حکمت این ماجرای معروضه چیست. حکمتش آن است که من طالب حق و حقیقت بودم و سالک شاهراه مودت و من می‌خواستم غواص وار از ابحار سته، جواهر اسرار را استخراج بکنم. رئیس مومی‌الیه به خیال خامی مرا از آن شغل گرامی منع کرد و در میان طالب و مطلوب، حجاب و حائل شد. خطایی کرد و بخیلی نمود. غیرت الله هرچه او داشت، از دستش گرفت و به من داد که من می‌خواستم خدا عمر و فراغتی مرا بخشد، من خدمتی بکنم به آل‌گزین حضرت سید المرسلین - علیهم‌السلام. به مقتضای این دو آیت جلیله ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ و ﴿وَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ الحمد لله ثم الحمد لله هرچه از یزدان کارساز می‌خواستم، همه را بخشید و تیر مناجاتم به هدف اجابت رسید که اکنون به عون باری، اسباب جمله مهیاست که اینک لجام توسن عرصه کارزار در دست من است. ان شاء الله پس از این من در این باب نفسی ضایع نمی‌کنم و آنی منقضی نمی‌گردانم، الا که در این میدان محبت بر وفق مراد، مردانه جولان خواهم کرد تا آوازه آن ابدالدهر بماند و وسیله رحمت شود و واسطه مغفرت. هزار افسوس که مناقب پاک خاندان رسالت - صلوات الله و سلامه علیهم - که امروز گنجینه وار مدفون است و پنهان است از عیون اهل سنت و جماعت. هرچند که موجود است در صحاح، ولی آن شش کتاب چون کیمیا نایاب است. چون به صحت آنها علمای اهل سنت همه متفق‌اند، من می‌خواهم از آن کتب سته آن کنز مخفی را به دست بیاورم و حرز جان بکنم و در سویدای دل نگاهدارم و در قالب تألیف خود بنهم تا حکمش روان باشد، مانند حکم روان در ابدان انسان. پس از آن تصنیف مودت اساس، خود را به لباس کتاب احسن و یا به هیئت آفتاب روشن در پیش انظار عموم ناس بگذارم که وی تا قیام الساعة رهنمای امت باشد و دوی درد جهالت و سرمایه سعادت کونین گردد و سبب دولت دارین.

متعاقب این بیان، آن وحید دوران با سوز دل و جان و آه جگرسوز، قطراتِ مَطَرَاتِ سرشک دیده‌گریان را بر خاک فشاند و این پنج بیت نعت مانند گنج را بخوانند:

به دوستی نبی و ولی، اساس نهاد  
جهان و هرچه درو هست خالق جبار  
نوشته بر در فردوس کاتبان قضا  
نبی رسول و ولی عهد حیدر کرار  
که نیست دین هدی را به قول پاک رسول  
امام غیر علی بعد احمد مختار  
ز بعد او حسن است و حسین حجّت او  
مجوی جهل برین کار مردم دیندار  
سیاس و متّ... خدای را که نمود

ره نجات و شدم از حیات برخوردار  
الحاصل، از کتب سنّه مذکوره، چهار کتاب معتبر تألیف کردند. اتمام آنها به ده سال  
میسر شد. ینابیع الموده از آن چهار است، به همت ملک التجار جناب میرزا مهدی آقای  
بوشهری - سلمه الله و نال ما یتمناه - به زیور طبع آراسته شد.<sup>۵</sup> کتاب مستطابی، آن  
سلیمان زمان دارد که ارباب دل و دانش به آن مشتاق و مفتون است:

فرید عصر بود آن یگانه تاز عرصه عرفان  
که وصف پاک او از اقتدار خامه بیرون است  
چو او غوّاص دریای محبت کرد استشهاد

تو گویی نظم قیمت دار حافظ، دُرّ مکنون است  
حضرت شیخ مرحوم، که الحق در سایه فقر محمدی و اجلال سرمدی، حامل بار  
امانت بود و صاحب کرامت، محبوب القلوب خواص بود و مرشد محبّان مودّت  
اختصاص. بارگاه سیادتش مرجع افاضل بود و خانقاه رشادتش ملجأ اکابر. مرحوم  
شیخ سیدجمال الدین الافغانی از آن جمله فضلا بود و همیشه در حلقه آن سرحلقه  
محفّل صفا بود.

روضه خلدبرین، خلوت درویشان است مایه محتشمی، خدمت درویشان است  
وزرای پیشین دولت ابد مدّت عثمانی، علی الاکثر، از مخلصان آن پیر روشن ضمیر  
بودند. یوسف رضا پاشای مرحومی از آن جمع بود و پروانه آن شمع.  
به هوا داری آن شمع، چو پروانه، وجود تا نسوزی، نشوی از خطر عشق خلاص  
سفرای فلاطون رای ایران و توران به کرات به زیارتش آمده آن بزرگوار را دیده‌اند و

کلمات روان پرورش را به گوش جان شنیده‌اند. پشمین کلاه آن شیخ دل آگاه را حکمدار خطه کاشغر یعقوب بیگ مرحومی با واسطه سفیرش سید یعقوب خان تاشکندی خواست. آن عالیجناب به همراهی سفیر به حکمدار مشاراً لیه فرستاد. خسروان قبله حاجات جهانند ولی از ازل تا به ابد، فرصت درویشان است شیخ مرحوم در وفات سلطان عبدالعزیز خان - علیه الرحمة والرضوان - از حد افزون محزون شدند. در آن هنگام بلوی سرانجام، شهزادگان جوانبختان خوف و هراسی داشتند از بدخواهان، به فحوای حدیث شریف «لا یرد القضاء الا الدعاء» هر کدام دعای آن مسیح دم را غنیمت دانسته به پیشش آدم فرستادند، از برای استجلاب دعا و استمداد که هر یک مظهر دعای اجابث مقرون آن ذات مستجاب الدعوات شد. حتی شوکت مآب سلطان عبدالحمیدخان، خواجه خود، علی محوی افندی مرحومی را ارسال نمود. خواجه مؤمی الیه به خلوتخانه آن عارف عزلت نشین با اجازت درآمد و هیچ کس در آن حالت بی رخصت آن بزرگوار نمی‌توانست که به حضورش درآید. داعی را خواست که چون ندیم مجلس خاص و محرم رازش بودم و فرمود: کاغذ سفیدی بیار و این حدیث را بنویس. داعی، امتثالاً لأمره العالی، فی الفور نوشتم به نزد مبارکش گذاشته از راه ادب به حجره خود آمدم. بعد از ساعتی دیدم خواجه مؤمی الیه از حضورش بیرون شد و رفت. متعاقب آن به حضور آن عالی نظر درآمدم و نوشته خود را نیافتم و جسارتی نداشتم که پیرسم از آن. عارف صاحب برهان به فراست، عقده مافی الضمیر داعی را دریافت و فرمود: شهزاده عبدالحمید افندی، خواجه خود را پیش من فرستاده و خواهش دارد به خفیه پیش من بیاید و من به او نفس و دعا بکنم. معلوم شد که خیلی ترس و واهمه داشته است. حتی در شبها نمی‌توانسته است به آرام خواب بکند. در جواب گفتم: خانقاه ما مساعد نیست به تشریف فرمایی ابنای ملوک، از طرف ما در تشریفات ایشان قصوری واقع خواهد شد، این هم خوب نیست. مناسب آن است که در اینجا من دعا بکنم پس است که ایزد تبارک و تقدس فریادرس است، و گفتم: داعی در غیاب بهتر است از دعای در حضور. بنابراین از بهر استشهاد و معذرت، حدیث محرر را با خواجه مؤمی الیه به سوی آن شهزاده فرستادم. حدیث شریف مرسول این است: «دُعَاءُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ عَلَى ظَهْرِ الْعَيْبِ مُسْتَجَابَةٌ».

خلاصه الکلام آنکه: از حسن تاثیر دعای خالصانه آن نیک بخت، بعد از شش ماه، شهزاده صاحب تاج و تخت شد و پادشاه عالم پناه.

روی مقصود که شاهان جهان می طلبند مظهرش آینه طلعت درویشان است حضرت والد ماجدم در ابتدای جنگ دولت علیّه عثمانیه و روسیه، به ناخوشی استرخاء مبتلا شدند. در بدایت، آلمش کمی بود و روز به روز بسیار شد. فیضی بیگ، که از اطبای حاذقه عثمانیه است، مداوا می کرد که مؤمی الیه حالا به رتبه پاشایی سرافراز است. آن مرض مانند محاربه امتداد یافت و در غایت جنگ نیز اشتداد کرد. پس از وصیت و در آخر نفس فرمود: «مرا نصاری شهید کرد»، و کسی جرأت نکرد که بپرسد معنی این حرف مخوف چیست. و ندانستیم که سخن آن عارف بالله و واصل الی الله به چه مأول است. طبیعی که تداوی می کرد، چنانچه ذکرش سبقت نمود، مسلمانی بود نه نصرانی. در این امر، مدّت قلیلی متحیر بودیم و در حالتی که از فراقش دل ما خون بود و چشم ما جیحون. مغلوبیت دولت علیّه عثمانیه به یکبار شایع شد؛ آن وقت فهمیدیم که مقصود آن بزرگوار از این فرمایش چه بوده است.

نفخه روح قدس باشد و الهام خدای هرچه در خاطر و اندیشه او کرد گذار و در سال ۱۲۹۴ در ششم ماه شعبان غفران نشان، در روز پنجشنبه صبحی در ساعت سه، عندلیب خوش الحان روان پاکش از قید قفس تن خاکی آزاده سر به یکبار طیران کرد و به گلستان وصال حضرت جانان پیوست، قدس الله سرّه و انار برهانه. از فراق صبرسوز و تحمل گداز والد مهربان، تب و تابی داشتم و در دل آتش و در دیده آبی. همرم دیده گریان بود و همدم آه آتش افشان.

کجاست همنفسی تا که شرح غصّه دهم که دل چه می کشد از روزگار هجرانش روز وفات آن غوث الصمدانی، تاریخ مغلوبیت دولت علیّه عثمانی است. تاریخ تام رحلت آن قطب العارفین، این آیت شریفه است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. تاریخ مبارک مذکور را مدیر مطبوعات عثمانیه، نزهت افندی مرحومی یافت که وی از حضرت شیخ از علم حدیث اجازت گرفته بود.

اکنون وقت آن است که شمه‌ای از احوال ملالت اشتمال خود بیان بکنم. و نخستین، آیتی از سوره یوسف بر خوانم و به فحوای آیه کریمه، ماجرای خود را به پایان برسانم. قال الله تعالی فی کتابه الکریم: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ﴾ صدق الله العظیم. داعی به والد ماجد سلیمان نام یعقوب نشان، از حد افزون محبتی داشتم و همیشه تخم مهرش را بر زمین دل می کاشتم. چون سایه شفقتش علی الدوام بر سرم بود و نظر عاطفتش بر رخ اصفرم؛ فیض نظرش مرا سرافراز کرد و دانای راز.

فیض نظر حضرت یعقوب ایله عصرک بر یوسفی یم حیف کیم اخوان بیلمز<sup>۶</sup>  
 مخدوم اصغرش بودم و محبوب دل صفایوروش. از این روی، حسد اخوان در غلیان  
 آمد و آثارش نمایان گشت. آری، حضرت یوسف - علیه السلام - جفای اخوان را کشید  
 در حیات والد گریان، و من ناکام، اذای برادران را دیدم بعد از وفات پدر مهربان.  
 حضرت یزدان، عاقبت آن پیغمبر را در مصر، سلطان صاحب تاج و سریر کرد و من کمتر  
 را در ملک محبت امیر.

خانه زاد محنتیم، آسودگی کم دیده‌ایم

آنچه غیر از زخم بیند، ما ز مرهم دیده‌ایم

هر کس از آینه بیند جمال کار خویش

ما جمال کار در پیشانی غم دیده‌ایم

من سالک گدای حریتم و خاکپای حضرت شاه ولایت. میراثی که در حصه من  
 اصابت کرده است، محبت است. در لباس محنت با صد اجلال در آستانه سعادت  
 نشسته‌ام، با بخت نژند و همت بلند در کنج عزلت نشسته‌ام.

هزار شکر که میر بدولتم امروز گدای درگه شاه ولایتم امروز  
 ز ملک و مال و متاع جهان نصیب نیست و لیک، مالک ملک محبتم امروز  
 اگرچه نیست مرا هیچ ثروت و سامان همین بس است مرا هست همتم امروز  
 به پیش عالمیان روشن و نمایان است چو آفتاب درخشان، سیادتم امروز  
 ز مهر آل نبی باسعادتتم، سعدین سزد که بهره برند از سعادتتم امروز  
 به بطن سی و دو، به ابوالحسن رسد نسیم به کی است خلق بدانند نسبتم امروز  
 منم که گوهر دریای صلب پاک حسین که ناقدان بشناسند قیمتم امروز  
 به یاد روی پریچهره خلوتی دارم بجز ملک که درآید به خلوتم امروز  
 عطارد ار لب تحسین سزد که بگشاید به طبع قادر و کلک بلاغتم امروز  
 رسول گفت «انا افصح» بنام عالم را گرفت صیت و صدای فصاحتم امروز  
 به قوم ناکس و نادان که التفاتم نیست به اهل دانش و فضل است التفتم امروز  
 سزد که کنند زمن [مهر] مخلصان در یوزه که گنج مهرم و کان موذتم امروز  
 ادای خاصّ چو برهان خوشنوا دارم که عندلیب ریاض موذتم امروز  
 من که مرد مشتاقم و سردفتر عشاق، همدم داغ و درد است و مونسم آه سرد.  
 همچون قلم دیده پُر آب دارم و چون مردم دیده گرداب.



لب وعده کرده بود که گوید غمم بیار وقت است اگر به وعده نماید و فالبم  
غریب بینوایم و بلبل بلخ و بخارا که آه سحرخیزم شمع بزم مشتاقان است و نوای  
حالت انگیزم غذای جان شب زنده داران. در این موسم نوبهار فرخنده آثار، هر صبح و  
مساء به الحان خوش و روح افزا این دعا را می خوانم:  
همیشه تا به بهاران صبا به صفحه باغ هزار نقش نگارد به خط ریحانی  
به باغ ملک و به شاخ امل، به عمر دراز شکفته باد گل دولتت به آسانی  
باقی امرکم العالی مطاع

فی ۷ صفر الخیر سنة ۱۳۲۵ و فی مارت الرومی سنة ۱۳۲۳ یوم الجمعة

پیرزاده بلخ و بدخشان و قندوز  
سید محمدبرهان الدین الحسینی البلخی  
غفرله

#### پی نوشت ها

1. This article is supported by BAP.
۲. برای ارفع الدوله رضاخان دانش سفیرکبیر سابق حکومت ایران در استانبول نوشته شده است. مؤمنی الیه الیوم عضو جمعیت اقوام هستند.
۳. درباره سیدسلیمان بلخی و افراد خانواده اش ر. ک: اوز، یوسف، «نامه نگاری دو دوست»، آینه میراث، دوره جدید، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۲، (پیاپی ۲۳)، ص ۱۸۵.
۴. آنان که هنگام مسافرت، تولد یافته اند.
۵. برای چاپ های ینایع الموده، ر. ک: الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۹۰.
۶. از روی فیض نظر حضرت یعقوب، یوسف عصر هستم، حیف که اخوان نمی دانند.

ابراهیم هکذا صاحب <sup>سابقه</sup> اثنانیک سفر کبری ارفع الوداه رضا دانش خانه یازدهم  
 دوره ایله هیوم جمعیت اقام اعضا سندره (۱۹۴۷)

ای دلیل دل کک کشته خدا ما مددی که غریب ارنه درو بدالات بود  
 حضرت سید شیخ سلامان الحسینی البلیغی طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه  
 پاره بوزر گوارد این دعا کوی مودت شعار است . مرحوم مشاوالیه ابا  
 عن جد بیوناده آزاده حکمداران قندوز و بدخشان است . و بمقتدا  
 و عربی تمامی قبایل قطعین است . مکتوباتی که در نزد ثناخوان شما  
 موجود و محفوظ است . که امروزه جهان دل می حاصل ماست  
 و برهان بحث مدعاست حدیث دوست فلو هم مکر بحضرت دوست  
 که آشنا معنی آشنا نامها دارد حضرت قبله گاهم در تاریخ ۱۲۶۹ هجری  
 با سه منکوحه (سید سیده ، سیده آی قوری ، سیده بی جان) و یک جاریه  
 مستشفیه (در دانه) و هشت اولاد (غلام قادر ، احمد سعید ، عزیز الدین ، محمد  
 محمد هانک الدین قلیچ ، آی مات ، ساجده ، یوله ایکن ، قولا ایکن ، محمد علی ، اقاله  
 الزهرا) و چندین کنیز و غلام و فرمانبردار و ، قداذ سیصد نفوس مرید  
 و مریده جانساز از توفیقات سبحانی و از جذبات رحمانی  
 سلطان ابراهیم ابن ادهم وار ترک دارات و دار و دربار نموده بوزر شنبه  
 مسعود پیش از دروز تحویل شمس بیج جمل عاقبت محمود عازم کعبه  
 مقصود شده اند . هجرت آن دهنهای سالکان طریق محبت  
 داستان دلسوزاست و جان افروز مختصر نیست ولی مطول است  
 چون زلف دلبر از خوف اطناب مالالت اختصا من و از غایم کجایش

همیشه تا بهر آن صبا بصفه باغ = هزار نقش تکایر بخت بر میخاست  
بباغ ملک و بشاخ امل بجمه زلف شکفته باد کل دولتت باسانی  
باقی امر کمالی مطاع فی ۷ صفر الخیر مکتوبه فی مارت لرومی کتبه فی جماد الثانی

بیززاده بلخ و بدخشان و قندوز  
سید محمد پروهان المانی  
الحسین البلخی  
عقوله

استان بولده اسکدرده بوستانخی ره قلاون  
هایرزم حزینه خاصه به عاند کوشکر مقیم المین  
انشا ایرلنده

سید محمد پروهان الدین بلخی حضرت لاری طرفندان  
مشروطیت زمانه مجلس معیشتان عثمانی به خط با بیان اول استند عادی  
منشی مشهور سابق حلب مکتوبه بجهت بیک تقدیر ایدان  
موجود ملک انشا سید فاضل کوشنده که مانده قلمه کوشنده  
بوجوه الأدله والقنود و تحقیق اولان سیادت داعیان منه منی و قتیله الی بیک  
غرض مقارنده تخصیص ایدان کی حاله اخیراً تنقیحات مکرره قیمه سی  
اوله برق نصف راده سنه تنزل ایدان معاش کمترینا کثرت عائله منه کوره  
یک کفایت سر قائما سندن ناشی علی الاطلاق اخفا ذکر امناک و فیه حاله لاری  
مهم بر حدیث منفی ایچنده امره موحدینه توصیه و تلقین ایدان ذلت حضرت  
رسالتنا هنک احراز رضای مقدسه رغبت کمیت اصلینه ارجاع  
و ابلاغ منی مستدعی مقادیمه تقادیم ایتدیکم عرض حال داعیان هم هیئت کراماری  
و اربله بحق نظر دقته التیق قید صریحیه مالیه نظامه حواله بیوردیشدی  
فاظر سابق زمانه بونک ظهیرینه یا ذیلان اعلا مده معاش عاجزانه باب

اسناد / نامه‌های به سفیر کبیر ایران در استانبول